

اطلاق کرد. تاریخی‌ترین به این معنا که برای نخستین بار تاریخ، زمان و اندیشه تاریخی به ماهو تاریخ، یگانه عیار آگاهی و معرفت و منظر او در نقد و تحلیل و داوری موقعیت و شرایط تاریخی انسان به‌مثابه وجودی مطلق تاریخی، تاریخی‌شده و تاریخ‌مند اتخاذ شده است.

اندیشه، شناخت و منظر تاریخی جدید ابزارهای لازم را نیز به منظور دستیابی به پاسخ‌های مطلوب و مقبول به خدمت فراخوانده است که رشته‌ها و دانش‌های باستان‌شناختی و انسان‌شناختی و دیرین‌شناختی از جمله آنها بوده است.

البته باستان‌شناسی اینک به‌صورت پدیده‌ای بیش از یک ابزار شناخت در سطح جامعه جهانی مطرح بوده و در اقلیم و جغرافیای هر سنت و فرهنگ و جامعه‌ای که بذرش افشاند شده از شرایط آن نیز تأثیر پذیرفته و با پوشش و رنگ و لعاب بومی و منطقه‌ای نیز رشد کرده و با سنت‌ها و ارزش‌ها و کشش‌های فرهنگ بومی در تنیده است.

در منطقه غربی تاریخ نیز از همان سده‌های افتتاح نوزایی فرهنگ و اندیشه و عقلانیت باخترزمینی و پدیدار شدن عصر به‌اصطلاح روشنگری در مرحله بعد، باستان‌شناسی و یا به مفهوم جامع‌تر آرکئولوژی، نخست به‌صورت یک رویکرد و آگاهی نوین تاریخی در میان متفکران آن دوره مطرح و سپس تدریجاً به شکل یک رشته دانشگاهی و یا به معنای دقیق‌تر پیکری از رشته‌ها و دانش‌ها و تخصص‌های ریز و درشت و راهکارهای آموزشی و پژوهشی درآمد. پدیده‌ای که اکنون در سطح فرهنگ و جامعه جهانی با نام باستان‌شناسی یا آرکئولوژی می‌شناسیم چه به مفهوم یک رویکرد و چه روش و ابزار شناخت و چه رشته و دانش و دانایی و چه به‌منزله نوعی فرهنگ و کنش فرهنگی سر از افق نوع خاصی از آگاهی و اندیشه تاریخی یا نظام دانایی بر کشیده که ضرورت و اهمیت نقد و تحلیل و شناخت آن برای ما که در منطقه و جغرافیای شرق تاریخ جهانی قرار گرفته‌ایم بیش از پدیده باستان‌شناسی است. باستان‌شناسی گیاه‌خوردویی نیست که تصور شود تصادفاً و به ناگاه در منطقه غربی تاریخ در دوره‌ای خاص پدیدار شده و سپس در میان جامعه‌ها و جمعیت‌های دیگر روزگار ما رخنه کرده و تسری یافته و دامن گسترده است.

آگاهی از مبانی و زمینه‌های پیدایش و روبش و رشد و بسط نظام دانایی جدید در غرب و ارزیابی عمیق و دقیق و داوری متاملانه‌تر از فقر و غنای آن است که می‌تواند پرده از سیمای برخی جنبه‌ها و خصلت‌های آسیب‌پذیر، آفت‌گیر، وسوسه‌انگیز، دلربا، تأثیرگذار، پیچیده و چندضلعی دانش باستان‌شناسی در دوره جدید برگردد. فقر و فقدان آگاهی ما از بنیان‌ها، ریشه‌ها و زمینه‌ها و ویژگی‌های نظام معرفتی جدید تنها مانع بر سر راه ما در دستیابی به معرفت و منظری مطمئن و موثق‌تر از دانش باستان‌شناسی و رویکرد باستان‌شناسانه به تاریخ نیست. از موانع مهم و دشواری‌های دیگر بر سر راه، فاصله و فراقی

تاریخ و فلسفه باستان‌شناسی

انسان، وجودی است تاریخی‌شده و تاریخ‌مند. تاریخ‌مند نه صرفاً به این دلیل که آدمی از ابزارها، استعدادها و امکانات پیچیده و هوشمندانه‌تر از جانوران دیگر در فرآیند تاریخی‌شدن و تجربه تاریخی خود برخوردار بوده و بهره‌جسته است؛ بلکه به این دلیل که از آنچه در فرآیند تاریخی‌شدن او اتفاق افتاده و یا اینکه چگونه و اساساً چرا اتفاق افتاده و معنا و حقیقت آغاز و فرجام چنین رخدادی چیست؟ پرسیده و تمایل داشته به معرفت و منظری مطمئن و مقبول از پرسش‌های خود دست یابد. این تجربه در هر زمان و در هر جای جهان که رخ داده، چه در کهن‌ترین هزاره‌های پیش از تاریخی و چه در ایستگاه‌های فضایی بشر دوره جدید، از وحدت بنیادین و پیکروار همانند وحدت اندام‌وار یک درخت کهنسال از ریشه و تنه و ساقه و شاخه گرفته تا آخرین برگ و شکوفه و میوه برخوردار است و آنچه در آن رخ داده تنها جنبه‌هایی از انسان بودن آدمی در آن افق گشوده و آشکار شده است نه تمامیت وجود ناتمام او. به همین دلیل نیز هیچ چیز آن به من بیگانه نیست.

ساحت مینوی بشر و همچنین مراتب متعالی‌تر وجود که در دوره جدید سخت مورد بی‌مهری، تردید و یا غفلت و انکار قرار گرفته و از کانون آگاهی، معرفت و منظر تاریخی بشر مدرن به نام عقل و علم و تجربه به پیرامون رانده شده، در گذشته هم بر صحنه تاریخ فرهنگ‌ها و جامعه‌ها و جمعیت‌ها حضور فعال‌تر داشت و بر صحنه بازی نقش می‌آفرید، هم آنکه مانع فروغلتیدن انسان در جنبه زمان و تاریخ به مفهوم مطلق تاریخ می‌شد. آنچه اینک در منطقه غربی تاریخ با اضلاع جهانی‌تر اتفاق افتاده و بازی می‌شود، در قیاس با دوره‌ها و فرهنگ‌ها و مدنیت‌های دیگری که در گذشته تجربه کرده و زیسته‌ایم می‌توان آن را تاریخی‌ترین تجربه تاریخی بشر



است که میان ما و سنت‌های فکری و موارث مدنی و معنوی و علمی و معرفتی‌ای که محور تجربه تاریخی ما بوده در دوره جدید افتاده است. همین گسست تاریخی و فاصله و فراق است که زمینه و راه ورود ما را به عرصه نقد و تحلیل و ارزیابی و شناخت نظام معرفتی و ارزش‌های دیگری دشوارتر می‌کند. دشوارتر به این دلیل که بدون زمینه فکری و معرفتی و استفاده از ابزارهای لازم و عیارهای مشخص نمی‌توان وارد حوزه نقد و تحلیل و ارزیابی فقر و غنا، سستی و فربهی اندیشه و دانش و دانایی دیگری شد.

متأسفانه شرایط تاریخی، سیاسی و اجتماعی منطقه‌های غیر غربی تاریخ بویژه منطقه ایرانی اسلامی که طی سده‌های اخیر با چالش‌های غافلگیرکننده و نفس‌گیر زنجیره‌ای و تحولات بی‌سابقه جهانی مواجه بوده، به‌گونه‌ای است که شتاب رویدادها و هجوم چالش‌ها، مجال تأمل و تفکر را از ما ربوده است. اگر نخواهیم بگوییم مهمترین لیکن از انتظارات مهم هر اندیشمند و پژوهشگری که با تاریخ و مسائل خرد و کلان تاریخی درگیر است، از آگاهی، اندیشه و معرفت تاریخی این است که به ما بگوید به عنوان انسانی تاریخی شده و تاریخ‌مند در کجای این عالم قرار گرفته و از کجا آغاز کرده و به این جا رسیده‌ایم و بر کدام سنت و میراثی تکیه زده و اینک در چه شرایط و موقعیت تاریخی قرار گرفته و بر صحنه بازی ایستاده و چه نقشی را بر شانه گرفته‌ایم؟ کلنگ بر کف و دلو بر دوش و کندن و کاویدن و گرد کردن و گزارش آثار و موارث مفقود و متروک و مدفون گذشته و به تماشا نهادن این یا آن شیء و اثر زیر سقف و در سالن این یا آن موزه دنیای مدرن و معاصر هر چند عمرخوار و پر هزینه لیکن فی‌نفسه تلاش چندان پر اهمیت و یا حتی ماهیتاً پیچیده‌ای نیست. نقد و تحلیل و آگاهی از ماهیت سنت فکری و نظام دانایی و ارزش‌های سه هزاره فرآیند اندیشه، عقلانیت و معرفت تاریخی‌ای که پیشینه سنت‌ها و سابقه فرهنگ‌ها و مآثر و موارث ملت‌ها را تا آن سوی مرزهای تاریخ طبیعی و جب‌به‌وجب لایه به لایه و دوره به دوره زیر جراحی‌های بی‌امان خود گرفته و به طرز سیری ناپذیر و با ولع خاصی آنها را وارد حوزه آگاهی تاریخی خود کرده و بی‌رقیب و بی‌منزاعه خود را میراث‌خوار تاریخ جهانی می‌داند، به مراتب اهمیت آن بیش از افتتاح مقلدانه این یا آن رشته و دانش باستان‌شناسی و دیرین‌شناسی و انسان‌شناسی به مفهوم مدرن آن است. باستان‌شناسی بدون شعور، آگاهی و اندیشه تاریخی به منزله ورود به ظلمات گذشته و تاریکخانه دوره‌ها و سنت‌ها و فرهنگ‌ها و جامعه‌های مفقود و متروک است، بدون بهره‌مند بودن از موهبت بینایی و یا به تعبیر مولانا مواجه با «پیل در خانه‌ای تاریک».

دو سده به مقیاس دو و نیم و یا سه میلیون سال فرآیند حیات پیش از تاریخی و تاریخی بشر زمان بلندی نیست؛ لیکن در همین زمان کوتاه و طرف‌العین سیطره و سیادت اندیشه، عقلانیت و مدنیت مدرنیت و رخنه ارزش‌ها و دانش‌ها و مهارت‌های دنیای مدرن در تاریخ و فرهنگ جامعه‌های جهان چنان پر شتاب و نفس‌گیر اتفاق افتاده که تصور کنیم

کاروان تاریخ جهانی در مسیری به حرکت درآمده که دیگر راه برای تغییر آن پیش رو نیست.

فلسفه باستان‌شناسی را که ما در سلسله مباحث خود در یک دهه اخیر دامن‌زده و مطرح کرده‌ایم به انگیزه و اشتیاق پیچیدن این یا آن نسخه برای باستان‌شناسان و تزریق این یا آن مشرب به باستان‌شناسی و پیشنهاد این یا آن روش و راهکار جراحی و شیوه کندن و کاویدن در میدان عمل نبوده است. چنین حرکتی دهه‌هاست که در محافل باستان‌شناسی غرب اتفاق افتاده است. گره‌های ریز و درشت و عقده‌های سخت و ناگشوده و مسأله‌های فراوان فلسفی‌تری که بر سر راه اندیشه، شناخت و شعور تاریخی ما قرار گرفته مادام که همچنان ناگشوده مانده و از پیش رو برگرفته نشده نمی‌توان یک باستان‌شناسی مبتنی بر آگاهی تاریخی و متکی بر زمینه‌های فکری و خمیرمایه معرفتی استوار داشت. به‌همین دلیل نیز مراد ما از فلسفه باستان‌شناسی در مرحله نخست و در درجه اول بیدار کردن ذهن‌ها و فکرها به دو سنت فکری و میراث معرفتی متفاوت که یکی باستان‌شناسی را در دامن خود پرورده و با رویکردی آرکئولوژیک و موزه‌ای به تاریخ و زمان و سنت و فرهنگ و موارث مدنی و معنوی و مآثر قومیت‌ها و جمعیت‌ها می‌نگرد و دیگری سنت یا سنت‌های فکری و موارث مدنی و معنوی است که چنین رویکرد و عنایتی به جراحی و کاوش و کشف و گرد کردن اجساد و اجسام و پیشینه فرهنگ‌ها و سابقه جامعه‌ها و عقبه مدنیت‌های مفقود و منقرض گذشته نداشته است. خویشاوندی و مناسبت عمیق و استوار فلسفه نیز در گشودن منظرها و گشادن افق‌های فکری بر اهل نظر پوشیده نیست. تاریخ فلسفه نیز مؤید چنین امری است. طرح پرسش‌های سقراطی نیز چیزی نیست که بتوان آسان از کنارش گذشت، به‌همین دلیل هم برای دستیابی به آگاهی تاریخی و فهم عمیق‌تر از ماهیت باستان‌شناسی و رویکردهای باستان‌شناسانه به گذشته، فلسفه باستان‌شناسی را به مفهوم خاص و فلسفه را به طریق اولی می‌بایست جدی‌تر وارد حوزه آگاهی تاریخی کرد.

فاصله، فراق و گسست تاریخی

شیوه برخورد و نوع رفتار ما در یک سده اخیر با سنت فکری و موارث مدنی و معنوی و مآثر تاریخی و باستانی و یا به‌طور کلی پیشینه‌ای که بر آن تکیه زده و بافت‌ها و فضاها و شهرهای روستایی بی‌بنیاد و ریشه و هویتی که پدید آورده و در آن ظاهراً سکتی گزیده‌ایم، به طرز محسوس و آشکار مبین فاصله، فراق و شکافی است که میان تاریخ، فرهنگ و جامعه اکنون ما و آن سنت‌های فکری و موارث مدنی و سابقه معنوی افتاده است. حتی میراث عهد اسلامی که بیش از یک هزاره یکی از عظیم و درخشان‌ترین کانون‌های دانش و اندیشه و ذوق و زیبایی و حکمت و هنر و عرفان و اشراق و کلام و فقه و فلسفه و علوم و فنون از جمله کیمیاگری، فیزیک جغرافیا، هیات، ریاضیات یعنی





علم اعداد و ارقام و اشکال و جبر و مقابله و مثلثات و همچنین مفردات و مرکبات و یا منطقیات و طبیعیات از علم نور و مناظر و کانی‌ها و «فیزیولوژی دید» و یا دانش‌های تخصصی دیگر مثل اغذیه و تغذیه و ادویه و اشجار و احجار و اصناف و اجسام و اشیاء و اخلاء و عقونات و ادیات و آفات و ... بوده و چهره‌های شهره و بزرگی را در حوزه فیزیک از جمله خوارزمی و ابونصر فارابی و مسعودی و ابن‌هیثم و کیمیاگران بنامی همچون جابر بن حیان، ابوالقاسم عراقی و زکریای رازی و دیگران را در دامن خود پرورده، با تأسف باید گفت که حتی در رشته‌ها و گرایش‌های باستان‌شناسی دوره اسلامی برای آشنایی هم که شده نامی از آن بزرگان و عالمان و یا دانش‌ها و سنت‌های فکری به میان نمی‌آید. حتی آثار مورخان و جغرافیایان و عالمان طبیعت و سفرنامه‌نگاران نامدار مسلمان که اغلب ایرانیان مسلمان نیز بوده‌اند در رشته‌های باستان‌شناسی برای دستیابی به معرفت و منظری مطمئن و موثق‌تر نه تنها تدریس نمی‌شوند که با نهایت تأسف باید اعتراف کرد که نام بسیاری از آن بزرگان برای دانشجویان باستان‌شناسی ما غریب و یا ناشناخته است.

تخریب تحریفه تحقیر، غارت و آسیب گسترده و بی‌سابقه‌ای که در همین دهه‌های اخیر بر موارث مدنی و معنوی و آثار تاریخی و باستانی ما وارد آمده و بی‌مهری‌هایی که بر تاریخ و پیشینه تاریخی و سابقه فرهنگی خود خصوصاً بر تاریخ و فرهنگ و مدنیت پرشکوه و عمیقاً دینی و معنوی عهد باستان ایرانی طی دهه‌های اخیر از سر جهل و تعصب و بی‌خبری و کژفهمی روا داشته‌ایم و موارد بسیار دیگر که مجال شرح و تفصیل یک‌به‌یک‌شان در نوشتار حاضر نیست همه مؤید شکاف تأسف‌باری است که میان نسل و جامعه معاصر ما و آن‌همه موارث مدنی و معنوی و پیشینه تاریخی و فرهنگی پرمایه و غنی افتاده است.

تسامح متولیان امر در برابر دست‌های نهان و آشکار و فکری‌های بیمار و ذائقه‌های کژی که سعی می‌ورزد تصویر ناراست، موهوم و جعلی توأم با تحقیر و تحریف از تاریخ و فرهنگ کهن و غنی و دیرپا و با عزت و عظمت و نیرومند ایران زمین ارائه دهد، نه تنها وحدت، انسجام ملی و اقتدار معنوی ما را نشانه گرفته که می‌کوشد شکافها را عمیق‌تر و گذار یا عبور از گسست‌ها را دشوارتر نیز کند.

در زمانه‌ای که حرکت شتابناک دانش و فن‌آوری مدرن، ضربان حرکت و آهنگ نبض فرهنگ‌ها و جامعه‌ها و جمعیت‌های جهان را در کف خود گرفته و تاریخ موتورها و ماشین‌ها و ماهواره‌ها بر تاریخ آدمی پیشی جسته و ابزارهای ظریف و پیچیده و حساس شبکه‌های ارتباطی بر هوش و حافظه و ذهن و ضمیر و ذوق و ذائقه آدمیان سروری می‌کند، هیچ انسان خردمند و اهل بصیرتی مخالف تدبیر و طراحی و برنامه‌ریزی و مهندسی هر چه دقیق و هوشمندانه‌تر اقتصاد و دانش و فن‌آوری و به حرکت درآوردن چرخه‌های تولید و توسعه و تلاوم رشد علمی و فکری و فنی کشور نیست اما تحقق این‌ها همه چگونه و به

چه بهایی؟! گشودن راه و گشادن مسیر و به راه انداختن «مترو»، ساختن «سد» و بنیاد نهادن این یا آن «شهرک» و «شهر» و «مجتمع‌های مسکونی» آری اما نه به بهای کوبیدن و روبیدن و برچیدن و ویران کردن و برافکندن و تطاول و تاراج محوطه‌های باستانی و محو کردن میراث و مآثر فرهنگی و تاریخی یک ملت، آن هم ملتی تاریخی و عمیقاً فرهنگی و معنوی و در زمانه‌ای ستمگر و مکار و بی‌رحم و خروج و ظهور پدیده‌ جامعه‌ها و جمعیت‌های بی‌ریشه و هویت و حکومت‌خواننده‌های بی‌اصل و نسب و جا‌اعلان تاریخ که برای مطامع و مقاصد و مصالح و منافع قدرت‌های جهانی در عرصه رقابت‌های پیچیده و جهانی اقتصاد و معیشت و فرهنگ و سیاست و دانش و فن‌آوری دنیای مدرن و معاصر در گوشه و کنار جهان ما روییده‌اند.

از تجربه نامبارک عصر استبداد شاهانه یک سده اخیر تاریخ معاصر کشور ما که توسعه ترقی، پیشرفت، تمدن و تجدد را رویاروی دیانت و معنویت و موارث معنوی قرار می‌داد و می‌کوشید یکی را به بهای تخریب و تحقیر و تحریف دیگری به کف آورد، می‌بایست درس گرفت و عبرت آموخت. متأسفانه آن تجربه و میراث نامبارک و شیوه ناراسته اینک نیز با آفت‌ها و آسیب‌های بسیارش در درون فرهنگ و زندگی، اقتصاد و معیشت و مدیریت و مهندسی جامعه معاصر ما همچنان یله و بی‌مهار به حیات خود ادامه داده و از درون و بیرون به تاریخ و موارث مدنی و معنوی و زیستگاه‌های طبیعی و فضای معنوی و فرهنگ ما آسیب‌های جبران‌ناپذیر و سخت‌نگران‌کننده رسانده است.

اینک که تاریخ فرهنگ و جامعه ایرانی بار دیگر به صورت یکی از کانون‌های فعال و تأثیرگذار بر صحنه تاریخ جهان ایستاده است، رو یا رو نهادن توسعه و فرهنگ فرهنگ و دیانت و موارث مدنی و معنوی کشور در تقابل با دانش و فن‌آوری که رسم نامیمون و راه نادرست عصر استبداد شاهانه بود، یقیناً به سود جامعه ما نیست.

باستان‌شناسی، دانشی سخت آسیب‌پذیر، ظریف، به‌غایت پیچیده، وسوسه‌انگیز و فریب‌ناک است. سوء استفاده، کژفهمی، برداشت‌های ناراست و موهوم و تعبیرهای جعلی از شواهد آن و اطلاعات و معلوماتی را که باستان‌شناسان از گذشته در اختیار خاص و عام نهاده‌اند، همواره بیش‌تر و مستعدتر از بسیاری از رشته‌های دیگر بوده است؛ بویژه وقتی که چنین دستاوردها و اطلاعات و معلوماتی در اختیار افراد کم‌سواد و فریبکار افتد. باستان‌شناسی نه ابزار سود و سودا است و نه دانش منافع و مطالع این و آن؛ هر چند که کانون‌های سلطه و ثروت و سیادت و استعمار جهانی با آن چنین کرده‌اند. در بنیاد نهادن و گشودن رشته‌ها و گرایش‌های باستان‌شناسی در دانشگاه‌های کشور بیش از هر رشته و دانش دیگری بی‌بایست با دقت و درایت برنامه ریخت و امکانات فراهم آورد. شیوه نامبارکی را که یله و بی‌مهار طی دو دهه اخیر مراکز سود و سودا و دانشگاه‌های همه انتفاعی در تأسیس و افتتاح رشته‌های باستان‌شناسی، بدون برنامه‌ریزی دقیق و اصولی آغاز کرده‌اند نه تنها کمکی به شناخت ما از تاریخ و فرهنگ خود نخواهد کرد که زمینه را

برای آفرینش تصویرهای جعلی و معوج و موهوم و مخدوش از تاریخ و فرهنگ عالم ایرانی، مستعدتر نیز خواهد کرد. جای واقعی رشته‌های باستان‌شناسی در دانشگاه‌ها و دانشکده‌های معتبر، شناخته و بنام کشور است نه در مراکز و سازمان‌ها و مؤسسات سود و سودا.

همبودی پایدار دین و فرهنگ در تاریخ ایرانیان

همبودی (Co-existence) با همزیستی (Symbiosis) و تعامل (interaction) هم‌معنا نیستند. همبودی، مناسبت بنیادین و ریشه‌ای میان دو پدیده، واقعیت یا رویداد است. همزیستی و تعامل، الزاماً چنین نیست. در لایه‌های باستانی‌تر فرهنگ‌ها، همبودی و همچنین همزیستی و تعامل میان بسیاری از عناصر، پدیده‌ها، واقعیت‌ها و اجزاء موجود فرهنگی، استوار و ژرف‌تر از دوره‌های متأخر بوده است. در عالم جدید، آن همبودی‌های عمیق و بنیادین میان فرهنگ و دیانت، دین و دانش، امر مینوی و دنیوی، فرا تاریخی و تاریخی و یا الهی و انسانی در بسیاری از جوامع به‌ویژه در منطقه غربی تاریخ یا کاملاً از میان رفته و یا آن که یکی به سود دیگری از کانون فرهنگ و زندگی به پیرامون رانده شده است. اثرات و تبعات آشکار و زینبار چنین شکاف‌ها و گسستهایی حتی برای ذهن‌ها و فکرهای متوسط و معمولی نیز محسوس و قابل درک است. از ویژگی‌های تجربه و تقدیر تاریخی ما ایرانیان همبودی دیرپا و پایدار میان فرهنگ و دیانت و معنویت، دین و دانش، امر تاریخی و فرا تاریخی، مینوی و دنیوی و یا الهی و انسانی بوده است. تصادفی نیست که در اوضاع بحرانی و شرایط دشوار و چالش‌ها و پیچ‌های صعب‌العبور تاریخی ملت‌ها، هر گاه و هر جا که دیانت و معنویت آسیب می‌دیده، فرهنگ و مدنیت آن را یاری می‌دادند و هر جا و هر گاه که به فرهنگ و مدنیت آسیب می‌رسیده و در معرض تهدید و تخریب و تحقیر قرار می‌گرفته، دیانت و معنویت به آن یاری می‌رسانده و نفس و نفخه زندگی و روشنایی رستاخیز و امید در آن می‌دمیده است. این همبودی استوار و پایدار نه تنها استمرار تاریخی، انسجام معنوی، وحدت و اقتدار ملی و اعتبار مدنی جامعه ما ایرانیان را در رویارویی با چالش‌ها و شرایط دشوار تاریخی تضمین می‌کرده، که در بارور و بالنده و خلاق و غنی و پرمایه‌تر شدن آن نیز نقش تعیین‌کننده داشته است. تاریخ ما اساساً تاریخی دینی با فرهنگی عمیقاً نجیب، معنوی و سرشار از عشق و اشراق و عرفان و عواطف انسانی است. ایران نه تنها یکی از فرهنگی‌ترین که از دینی و معنوی‌ترین قلمروهای تاریخ و فرهنگ جهانی است. به همین دلیل نیز رمز بقای ما در این است که هر دو را پاس بداریم. نه به نام این با آن بجنگیم، و نه در دفاع از آن، این را از کانون اندیشه، خرد و عقلانیت خود به پیرامون برانیم. از تحریف و تخریب و شکاف‌افکندن میان دیانت و معنویت و فرهنگ و مدنیت بپرهیزیم. البته این‌ها همه به معنای دست‌شستن از نقد و تنقیح و غرس و هرس و پیراستن شاخه‌ها و برگ‌های خشکیده و آفت‌پذیر و آسیب‌دیده این با آن شجره تناور فرهنگ مدنیت، دیانت و معنویت

نیست. دین و فرهنگ به مانند دریابند، برای آن که حیات در اعماق دریا تداوم یافته و آن ذخایر و مرواریدها و مرجان‌هایی که در اعماق خود نهان کرده است از میان نروند، همواره می‌بایست انواع و اجزاء و عناصر مرده‌ای که هر از گاه بر سطح آب می‌آیند بر بال فراز و فرود و خروج امواج به کرانه رانده شوند. فرهنگ نیز چنین است. شجره شناور دیانت نیز بی‌نقد و تنفیح و پیرایش و اصلاح نمی‌تواند آن گوهرها و مرواریدها و مرجان‌های اصیل و گران‌بهایی را که در هسته هستی و لایه‌ها و زیرلایه‌های درونی‌تر و اعماق خود نهان کرده، حفظ کند مگر آن که مدام عناصر و اجزاء زایدی را که هر بار بر اثر جامعه‌پذیری و انسان‌وارگی و تاریخی‌شدن می‌پذیرد و نفس زندگی را از آن باز می‌ستاند پیراید و اصلاح و تنقیح کند.

همبودی استوار و پایدار میان فرهنگ و دیانت و معنویت در تاریخ ایران‌زمین، همزیستی و مؤدت مبارک تاریخی و پیوندهای استوار میان طوایف و اقوام و اقشار مختلف جامعه ایرانی را نیز در پی داشته است. این یک فکر باطل و عمیقاً فرآورده شوم اندیشه‌ها و دست‌های نهان و آشکاری است که گمان می‌برد میان یک هزاره و نیم تاریخ و فرهنگ عمیقاً دینی، معنوی و شکوهمند ایران عهد باستان با گرویدن ایرانیان به آیین مبارک اسلام شکاف تاریخی و فرهنگی و معنوی افکنده می‌شود. آن تاریخ و فرهنگ عمیقاً معنوی و آیینی عهد باستانی ایران نه تنها در تناور و بارور کردن یک هزاره و نیم فرهنگ و مدنیت ایرانیان در عهد دولت اسلام و قرآن سخت مؤثر افتاد که زمینه را در فهم عمیق‌تر ما از اسلام و قرآن مستعدتر نیز کرد. ایران در دولت قرآن و اسلام نه تنها در عرصه تاریخ جهانی با فکر و فرهنگی معنوی و آفریننده‌تر شکوفا شده و می‌درخشید، بلکه این بار زنده و بالنده و مقاوم‌تر از گذشته در رویارویی با چالش‌های تاریخی بر صحنه می‌ایستاد. البته نه با نیزه‌های راست قامت و اسبان نیز پای پارسی بلکه با حکمت و عرفان و اشراق و سنت و دیانت و معنویت و ارزش‌های جهانی‌تر. به تعبیر مولانا جلال‌الدین محمد خراسانی:

آن یار همانست اگر جامه دگر شد

آن جامه بدر کرد و دگر بار برآمد

آن باده همانست اگر شیشه بدل شد

بنگر که چه خوش بر سرخمار برآمد

این قوم گمان برده که آن مشعلها مرد

آن مشعله زین روزن اسرار برآمد

این نیست تناسخ سخن وحدت محضست

کز جوشش آن قلزم ز خار برآمد

....

گر شمس فرو شد بغروب او نه فنا شد

از برج دگر آن مه انوار برآمد

گفتار رها کن بنگر آینه عین

کان شبهه و اشکال زگفتار برآمد





ادبیات عرفانی و متون حکمی و حماسی ما گرانبار از اشارات و استعاراتی است در همبودی میان دین و فرهنگ و عالم ایران عهد باستان و فرهنگ و مدنیت ایرانیان در عهد دولت قرآن. همین تجربه و تقدیر تاریخی به ما آموخته است که به هر میزان فرهنگی و معنوی‌تر زیسته‌ایم، در رویارویی با چالش‌های تاریخی و عبور از کوره پیچ‌ها و بحران‌های مرزی پیروزمندتر از معرکه بیرون رفته و بالنده و خلاق‌تر نیز در عرصه تاریخ جهانی درخشیده‌ایم.

آگاهی تاریخی

با پیچیده‌تر شدن شرایط تاریخی، اندیشه و آگاهی تاریخی ملتها نیز پیچیده‌تر شده و جامعه‌ها و جمعیت‌های جهان جدی‌تر و حساس‌تر از گذشته به موقعیت و شرایط تاریخی‌ای که در آن قرار گرفته و پیشینه‌ای که بر آن تکیه زده‌اند، اندیشیده‌اند. حتی سنت‌های فکری و تمدن‌هایی که به دلیل تجربه و نگاه اشرافی و معنوی عمیق‌شان و همچنین نسبتی که با مراتب متعالی، مینوی و سرمدی‌تر وجود داشته که چندان به آنها مجال نمی‌داده تا تاریخ و آگاهی تاریخی و مقوله‌ی زمان در کانون تذکر و تعقل آنها قرار گیرد، لیکن شرایط تاریخی سخت، پیچیده و دشوار دوره جدید خواسته و ناخواسته ذهن و فکر و فرهنگ آنها را به سمت اندیشه و آگاهی تاریخی سوق داده و با حساسیت و انگیزه و اشتیاق بیشتر به پیشینه تاریخی و سابقه فرهنگی و موارث مدنی و معنوی و آثار باستانی و یا به مفهوم عام‌تر به مقوله‌ی زمان و تقدیر تاریخی خود اندیشیده‌اند. رویش و جوشش و رشد شتابناک رشته‌های تاریخی و دانش‌های باستان‌شناختی و انسان‌شناختی و زبان‌شناختی در سطح جامعه جهانی و افزایش شمار خیره‌کننده مورخان و پژوهشگران تاریخ و عالمان فرهنگ و زبان و متخصصان موارث فرهنگی و پیشینه جامعه‌ها و سابقه سنتها و گذشته اقوام به موازات حجیم و غنی‌تر شدن بی‌سابقه منابع و متون تاریخی، علمی، فلسفی و ذوقی درباره ادوار و اطوار تاریخی همه مؤید این واقعیت است که به چه میزان ذهن و فکر و خرد بشر دوره جدید با حساسیت، دقت و کنجکاو‌ی‌های عجیب به اندیشه و شناخت تاریخی معطوف و متمرکز شده است. در شرایطی اینچنین پیچیده و دشوار این یک اشتباه بزرگ تاریخی است که تصور شود بدون آگاهی از ضربان‌های تند و اضطراب‌آور شرایط شکننده تاریخی‌ای که در آن قرار گرفته‌ایم در رویارویی با تنش‌ها و چالش‌هایی که هر آن در هر گوشه تاریخ و جامعه متورم و توفان‌زده جهانی می‌رویند و بر فرهنگ و زندگی و اقتصاد و معیشت و سیاست و مدنیت و معنویت ما تأثیر می‌نهند، می‌توان مصون از معرکه بیرون رفت.

آگاهی تاریخی چنانکه از نامش پیداست، آگاهی از چگونگی فرآیند رویدادها و نقد و تحلیل و تبیین پیشینه و سابقه و زمینه هر آنچه که اکنون رخ می‌نماید نیز هست. هیچ اکنونی که بی‌گذشته، اکنون نیست. هر اکنونی هویت و موجودیت اکنون خود را به مفهوم تاریخی آن از گذشته می‌سازد و گذشته در آن جاری است. ندیدن و نکاویدن و

نهمیدن آن فرآیندها و سنتها و سابقه‌ها و میراثها و تجربه‌ها و فکرها به‌مثانه ورود به میدان کارزار بدون جنگ‌افزارهای لازم در مواجهه به مجهزترین ارتش‌های فکری و معرفتی و علمی روزگار ماست.

انسان وجودی است تاریخی شده و تاریخ‌مند. حتی مینوی‌ترین ساحت وجودی او و همچنین متافیزیکی و اشرافی‌ترین تجربیات، مشاهدات و مکاشفات او از مراتب متعالی و سرمدی‌تر وجود او، از آن سو، از فرا تاریخ به مفهوم مدرن آن و یا هر نام دیگری که می‌خواهید بر آن بگذارید، به دلیل آنکه در ساحت وجود انسان تاریخی شده و تاریخ‌مند در همین نشئه حضور تجربه و تقدیر تاریخی‌اش زیسته، تجربه، بیان و آشکار می‌شود، خواه و ناخواه جامعه تاریخی بر تن پوشیده و با شرایط تاریخی انسان تاریخی شده و تاریخ‌مند درمی‌تند. همین تنیدگی امر تاریخی و فرا تاریخی، مینوی و دنیوی ما را بر آن می‌دارد تا آگاهی تاریخی و اندیشه‌ای که به تاریخ می‌اندیشد را جدی‌تر دنبال کرده و به سهولت از کنارش عبور نکنیم. ثروت و سرمایه، عمر و اندیشه‌ای را که در منطقه غربی تاریخ جهانی برای مطالعه تاریخ فرهنگها و سنتها و مدنیت‌های مفقود و متروک گذشته و جراحی لایه به لایه موارث فرهنگی و پیشینه اقوام هزینه می‌شود از سر هوا و ذوق و فراغت و سرگرمی نیست. از ریشه‌ها و زمینه‌ها و انگیزه‌ها و اندیشه‌های بنیادی‌تر نشأت گرفته و هدفها و مقصدهای عمیق‌تر را نیز دنبال کرده و با اتکاء به همین اندیشه و آگاهی تاریخی بوده که توانسته سیطره و سیادت خود را بر تاریخ ملت‌های دیگر توسعه داده و تثبیت کند.

اینک حجم عظیمی از منابع و متون و موارث فرهنگها و مدنیت‌ها و ملت‌های جهان در کف او و زیر سقف موزه‌های مدرن‌اش گرد آمده‌اند. هر آنچه در این سوی تاریخ به بهای اندک در بازار مکاره سود و سودا فروخته شده و یا به غارت و تاراج می‌رود در آن سو به هزینه و سرمایه عمر و اندیشه نسل‌ها مطالعه می‌گردد؛ البته آن گونه که اقتضای اندیشه و خرد و منظر و معرفت تاریخی اوست. وقتی رقیبی هم در میان نیست و میدان برای دیگری فراخ است هر طور که مقتضای اندیشه و دانش اوست می‌تواند تاریخ ملتها را نقد و تحلیل و داوری کرده و بنگارد و معرفی کند و تاریخ را همیشه ملت‌های پیروز نوشته‌اند. موزه‌های عالم مدرن صرفاً تماشاخانه آثار و اشیاء و اجساد و اجسام سنتها و فرهنگها و جامعه‌ها و جمعیت‌های مفقود گذشته نیست. موزه‌های عالم مدرن، زنده و فعال‌ترین نماد و نهاد و رویکرد آگاهی و اندیشه تاریخی منطقه غربی تاریخ در دوره جدید است. آنچه در این سو مقلدان ساختن می‌شود در آن سو محققانه بنیاد می‌پذیرد. رویکرد آرکئولوژیک و نگاه موزه‌ای به عالم و آدم از مظاهر مهم آگاهی تاریخی و از مقتضیات و ضروریات اندیشه و عقلانیت بی‌قرار و ناآرام است.